

## فصل ششم:

## تولید کالا

حال اگر با توجه به مطالب فوق بررسی خود را ادامه دهیم نکات بسیاری که ممکن بود در ابتدا بغرنج به نظر رسد، روشن خواهد گشت.

ابتدا مسأله ی قدمت علم اقتصاد حل خواهد گشت. علمی که موضوع آن کشف قوانین هرج و مرج در تولید سرمایه داری است قطعاً قبل از آن که این وجه تولید در جوامع پدید آید و قبل از آن که شرایط تاریخی پس از گذشت قرن ها رنج و درد و تغییرات سیاسی و اقتصادی زمینه را برای سلطه ی طبقاتی بورژوازی جدید فراهم آورد، نمی تواند وجود داشته باشد.

بنابر عقیده ی پروفیسور بوخر ظهور نظم جدید کنونی مسأله ی بسیار ساده یی است که ارتباطی بسیار جزیی با پدیده های اقتصادی مذکور دارد. به عقیده ی ایشان نظم کنونی محصول تصمیمات متعالی و اراده ی والا مقام سلاطین مطلقه است.

آقای بوخر چنین می گوید: "گسترش نهائی "اقتصاد ملی" ماهیتاً ثمره ی تمرکز سیاسی است که در اواخر قرون وسطی سازمان های دولتی منطقه یی آغاز می شود و کنون به صورت دولت های ملی یک پارچه تکامل پیدا کرده است." البته همه می دانیم که برای یک پروفیسور بورژوا استفاده از عبارت "اقتصاد ملی" به جای تولید سرمایه داری صرفاً لفاظی و جمله پردازی

منحرف کننده بی ست. آقای بوخر سپس چنین ادامه می دهد "اتحاد اقتصادی نیروها همراه با تسلیم تمایلات خصوصی سیاسی به هدف های متعالی یک ملت به راه خود ادامه می دهد. در آلمان این شاه زادگان قدرتمند مناطق مختلف هستند که درست برعکس اشرافیت روستائی و شهری به دنبال تحقق ایده ی ملی گرانی جدید هستند..." (بوخر، همان کتاب، ص ۲۳۴)

البته در بقیه ی قسمت های اروپا مانند اسپانیا، پرتغال، انگلستان، فرانسه و هلند نیز شاه زادگان قدرتمند به اعمال شجاعانه ی مشابهی دست زدند.

در قرون وسطی در تمام این سرزمین ها، مبارزه بین نیروهای غیرمذهبی پدیدار می گردد. مطمئناً بلافاصله مسأله ی نابودی مراکز مستقل منطقه بی که مانع اتحاد سیاسی می گردیدند مطرح می شد. اما در عمق چنین حرکتی که منجر به گسترش سلطنت مطلقه می گردد، ایده ی جهان شمولی که وظایف مهم تر در رابطه با تمدن جدید احتیاج به اتحاد سازمان یافته ی تمام مردم و یکی بودن تمایلات آنان دارند، پنهان است. چنین امری تنها بر اساس عمل اقتصادی مشترک می تواند انجام بگیرد. " (همان کتاب)

ما در این جا با جالب ترین نمود چاپلوسی روشن فکرانه بی که قبلاً در مورد دانشمندان آلمانی نیز برخوردیم مواجه هستیم. بنا بر نظر پروفیسور اشمولر علم اقتصاد صرفاً به امر سلاطین مطلقه به وجود آمد و بنا بر نظر پروفیسور بوخر، کل وجه تولید سرمایه داری خود فقط از دست آوردهای تصمیمات مستبدانه و نقشه های بی نظیر قدرت های مطلقه است. در حقیقت، ما نسبت به پادشاهان ظالم فرانسه و اسپانیا و هم چنین سلاطین نیمه مطلقه ی آلمان بی عدالتی روا داشته ایم. ما به خاطر این که این افراد در طی منازعات خود علیه ژنرال های مغرورشان در اواخر قرن وسطی و یا در طی جنگ های

صلیبی علیه شهرهای آلمانی از یک "تفکر تاریخی جهانی" و یا "وظایف مهم تر در مواجهه با تمدن بشری" متأثر گشته بودند، به آن ها مشکوک بودیم. در واقع بعضی وقت ها حقایق چقدر وارونه جلوه می کنند.

تشکیل دولت های بزرگ متمرکز دیوان سالار از شرایط پیشین و غیرقابل اجتناب وجه تولید سرمایه داری بود، اما تشکیل آن ها خود از نتایج احتیاجات جدید اقتصادی است. بنابر این می توان سخنان بوخر را گردانده و به شکل صحیح تر چنین بیان نمود: رسیدن به تمرکز سیاسی "ماهیتاً" محصول رشد و بلوغ "اقتصاد ملی" (یعنی تولید سرمایه داری) است.

این از مشخصات ابزار ناآگاه پیشرفت تاریخی مانند استبداد که با این که سهم غیرقابل انکاری در این فرایند تاریخی و مقدماتی داشته است ولی نقش مترقی خود را با همان بی فکری و کودنی که در تمام فرصت های مناسب از خود نشان داده و موجب وقفه در اجرای آن ها گردیده، بازی می کند. برای مثال چنین امری هنگامی رخ داد که حاکمان مستبد قرون وسطایی از لطف خداوند شهرهایی را که با آن ها علیه اشرافیت فنودال تسلیم خواهند شد، در نظر می گرفتند. عین همین اتفاق زمانی صورت گرفت که اربابان مزبور از ابتدا در قاره های تازه کشف شده با تمام جمعیت و فرهنگ آن، چیزی جز موقعیت مناسب برای وحشی ترین، خیانت آمیزترین و ستم گرانه ترین غارت ها به نفع خود ندیدند. آن ها از این موقعیت برای پُر کردن خزائن شاهانه ی خود با اندوخته های طلا در کمترین مدت ممکن به منظور اجرای "وظایف مهم در قبال تمدن" استفاده می کردند. هم چنین هنگامی که حاکمان مستبد با لطف خداوند مقاومت سرسختانه یی را نسبت به "زیردستان وفادار خود به روی تکه یی کاغذ که مشروطیت پارلمانی بورژوازی را اعلام

می نمود، از خود نشان دادند موارد مذکور تکرار شد. البته چنین امری برای گسترش بی وقفه ی سرمایه به همان اندازه ی اتحاد سیاسی و مرکز عظیم دولت ها ضروری بود.

در حقیقت، نیروهایی کاملاً متفاوت دست اندر کار بودند. تغییرات عظیم زندگی اقتصادی اروپایی در اواخر قرون وسطی اتفاق افتاد وجه جدیدی از تولید پدیدار گشت.

پس از کشف آمریکا و دریانوردی به دور آفریقا یعنی پس از کشف راه دریایی هندوستان که موجب گسترش عظم راه های تجارتی گردید مقدمات نابودی فنودالیزم و تسلط صنعت گران نوپا بر شهر را فراهم نمود. کشفیات بی شمار، فتوحات، تاخت و تازهای غارت گرانه به سرزمین های تازه کشف شده، هجوم ناگهانی و عظیم فلزات قیمتی از این مناطق، تجارت ادویه و تجارت عظیم برده که مزارع آمریکا را از این طریق از نیروی کار ارزان بی نیاز می نمود، مجموعه ی این عوامل در مدت کوتاهی ثروت های جدید و گرایشات جدیدی برای کشورهای اروپای غربی به وجود آوردند. بعد از مدتی می بینیم کارگاه کوچک صنعت گران با هزار و یک محدودیت خود به مانند ترمزی برای افزایش ضروری تولید و پیشرفت سریع آن عمل می کند. بازرگانان بزرگ با جمع کردن صنعت گران و کارخانه جات بزرگ و فراتر از قلمرو شهرها بر این مشکل فائق آمدند. در حقیقت تحت نظارت بازرگانان، کارگاه ها از ضوابط محدود کننده ی خویش روگردانده و در نتیجه تکنولوژی، سریع تر پیشرفت خواهد نمود.

در انگلستان، وجه جدید تولید از طریق انقلابی که در کشاورزی صورت گرفت پدیدار گشت. گسترش کارخانه جات پشم در فنلاند و به همراه آن

تقاضای فراوان برای پشم، اشرافیت دهقانی انگلستان را قادر ساخت تا مناطق بزرگی را که قبلاً به کشت و زرع اختصاص داشت به چراگاه تبدیل کند. در طی چنین فرآیندی روستاییان انگلیس در مقیاس بسیار وسیع و غیرقابل تصویری مجبور به ترک منازل و مزارع خود گشتند. اصلاحاتی که پس از آن در انگلستان به عمل آمد از این قبیل بود. یعنی پس از ضبط املاک کلیسا - چه به صورت هدایا و چه به صورت آن چه که اشرافیت دربار و اعوان و انصار آن ها بر باد می دادند- دهقانیانی که بر روی این املاک کار می کردند ناگزیر از ترک محل زندگی خود شدند. بنابر این کارخانه داران و سرمایه داران بخش کشاورزی در مقابل خود عرضه ی فراوانی از پرولتاریای فقیر که خارج از ضوابط و مقررات محدوده ی عمل فنودال ها و کارگاه ها قرار گرفته بودند، داشتند. پس از مدت طولانی که این افراد بی چاره زندگی خود را با آوارگی و با کارهای موقتی با رنج و زحمت گذرانده بودند و احياناً تحت تعقیب قانونی قرار گرفته بودند، حال می بایست به کار مزدوری بپردازند و برای طبقه ی جدید استثمارگر با رنج و مشقت کار کنند. به زودی انقلابات عظیم تکنولوژی صورت گرفت. که این امر موجب استفاده ی بی اندازه ی کارگران غیرماهر به همراه استفاده از وجود کارگران صنعتی متخصص گشت و حتی در بعضی موارد و بعضی از بخش ها کارگران غیرماهر می توانستند تماماً جایگزین کارگران متخصص گردند.

البته از هر طرف، شکوفایی و گسترش روابط جدید با محدودیت ها و موانعی که روابط فنودالی و بدبختی های ناشی از آن فراهم می آورد، رو به رو می گشت. اقتصاد طبیعی که فنودالیزم بر پایه ی آن بود و ماهیتاً از آن نشأت می گرفت و فقر توده های عظیم مردم به خاطر فشار بی حد و حساب

نظام ارباب و رعیتی، فروش داخلی کالاهای کارخانه‌ی بی را محدود می‌کرد. در همین حال کارگاه‌های کوچک مهم‌ترین شرایط تولید یعنی نیروی کار را مفید می‌کرد. قدرت دولتی به بی نهایت بخش سیاسی تقسیم شده قادر نبود امنیت عمومی را تضمین کند، درهم و برهمی تعرفه‌ها و مقررات تجارتي ایجاد مزاحمت نموده و در هر قدم، از امر تجارت در وجه تولید جدید جلوگیری به عمل می‌آورد.

مسلم بود که به هر طریق بورژوازی اروپای غربی به عنوان نماینده‌ی تجارت و صنعت جهانی آزاد می‌بایست تمام این موانع را از میان بردارد. در غیر این صورت مجبور می‌گشت به کلی از مأموریت تاریخی و جهانی خود صرف نظر نماید. قبل از درهم پاشیده شدن فنودالیزم در طی انقلاب کبیر فرانسه به هزاران تکه، بورژوازی به طور ذهنی حساب خود را با فنودالیزم تصفیه نمود. بدین ترتیب که علم جدید اقتصاد به عنوان مهم‌ترین صلاح ایدئولوژیک بورژوازی علیه دولت‌های قرون وسطی برای برقراری یک دولت جدید سرمایه‌داری پا به عرصه‌ی وجود نهاد. نظم اقتصادی در حال گسترش، ابتدا به صورت ثروت‌های زود به چنگ آمد و تازه‌یی که جوامع اروپای غربی را انباشته می‌کرد، ظاهر گشت. این نظم از برکت منابعی پُرسود و به ظاهر پایان‌ناپذیر و در عین حال به شدت متفاوت از روش‌های پدر سالارانه‌ی استثمار فنودالی، به وجود آمد و علاوه بر این در حال گذراندن بهترین ایام خود نیز بود. در ابتدا مساعدترین منابع این وفور و فراوانی جدید، خود وجه تولید نبود بلکه پیش قدم آن یعنی موفقیت‌های عظیم تجارتي بود. به همین دلیل است که در مهم‌ترین مراکز تجارتي دنیا، در جمهوری‌های ثروتمند ایتالیا که به تجارت مشغول بودند و هم چنین در اسپانیا اولین مسائل

مربوط به اقتصاد مطرح شده و اولین کوشش‌ها برای حل آن‌ها صورت می‌گیرد. ثروت چیست؟ چه عاملی یک کشور را فقیر و کشور دیگر را ثروتمند می‌سازد؟ بعد از آن که مفاهیم قدیمی جوامع فنودالی اعتبار سنتی خود را در مقایسه با گرداب روابط جدید از دست دادند، مسأله‌ی جدید بدین شکل مطرح گردید. ثروت وسیله‌ی بی‌است که می‌توان همه چیز با آن خرید و در نتیجه این تجارت است که ایجاد ثروت می‌نماید. دولت‌هایی ثروتمند خواهند شد که بتوانند هر چه بیشتر پول وارد نمایند و اجازه‌ی خروج حتی ذره‌ی بی‌از آن را از کشور ندهند. تجارت جهانی، فتوحات مستعمراتی قاره‌ی جدید، کارخانه‌داری که برای صادرات تولید می‌کنند. همه تعهداتی هستند که باید مورد پشتیبانی و گسترش قرار گیرند. در حالی که وارد کردن کالاهای خارجی که موجب خروج پول از کشور می‌گردد باید قدغن شود. موارد مذکور از اولین تعالیم علم اقتصاد بود که در اواخر قرن ۱۶ در ایتالیا اجرا می‌گردید سپس از قرن ۱۷ به بعد در فرانسه و انگلستان نیز گسترش یافت. اگر چه این دکترین هنوز بسیار خام بود ولی به منزله‌ی اولین جدایی صریح با عقاید اقتصاد طبیعی فنودالیزم و اولین انتقاد کوبنده نسبت به آن به شمار می‌رفت. این دکترین اولین قدم در راه به کمال مطلوب رساندن تجارت، تولید کالا و در نتیجه سرمایه بود. به عبارت دیگر اولین برنامه‌ی سیاسی به شمار می‌آمد که بورژوازی جوان و حاکم مطابق میل خود ارائه می‌داد.

بلافاصله سرمایه‌داران تولیدکننده‌ی کالا، زودتر از تاجران قدم به جلو گذاشته، گرچه هنوز جوانب احتیاط را همانند نوکران خانه‌زاد که به انتظار پس مانده‌های اربابان می‌مانند رعایت می‌کنند. آن‌طور که روشن‌فکران فرانسوی قرن ۱۸ نیز می‌گفتند ثروت به هیچ وجه خود طلا نیست بلکه فقط

وسیله‌ی مبادله‌ی کالاهاست. چه تصور بچه‌گانه‌ی بی‌اگر فکر کنیم که این فلز درخشان عصای جادویی مردم و دولت‌هاست آیا هنگامی که من از گرسنگی رنج می‌برم طلا می‌تواند برای من به منزله‌ی غذا باشد؟ آیا هنگامی که از سرما یخ زده‌ام طلا قادر خواهد بود از من محافظت کند؟ آیا داریوش پادشاه ایران در حالی که گنجینه‌های فراوانی از طلا داشت از تشنگی مرگ‌آوری رنج نمی‌برد؟ و آیا حاضر نمی‌شد با خوشحالی تمام گنجینه‌هایش را در مقابل جرعه‌ی آب ببخشد؟ نه، ثروت آن بخشش و موهبتی است که طبیعت در غذا و سایر موادی که تمام افراد، چه فقیر و چه غنی، برای رفع نیازهای خود بدان احتیاج دارند، قرار داده است. هر گاه جامعه‌ی بتواند نیازهای هر چه لوکس‌تر و هر چه بیشتر خود را پاسخ گوید بدان معنا است که دولت آن کشور ثروتمندتری خواهد بود و البته مالیات‌های بیشتری نیز به دولت پرداخت می‌گردد.

حال ببینیم چه کسی گندم برای نان، پشم و کتان برای بافتن پارچه، چوب و الوار برای ساختن خانه، و سنگ‌های معدنی برای درست کردن ابزار کار تهیه می‌بیند؟ پاسخ روشن است که کشاورزان یعنی کشاورزی و نه تجارت منبع اساسی ثروت را تشکیل می‌دهد. توده‌های عظیم روستائیان یعنی کسانی که ثروت افراد دیگر را به وجود می‌آورند از استثمار فئودالی رهایی یافته و سعادت‌مند گردند. (در همین ضمن، کارخانه‌داران زیر لب آهسته خواهند گفت: گویا بالاخره کسانی را یافتیم که کالاها را ما خواهند خرید.)

زمین‌داران بزرگ و اربابان فئودال تنها کسانی هستند که مالیات می‌پردازند و مخارج دولت را تأمین می‌کنند، در حالی که آن وقت تمام ثروتی که از طریق کشاورزی تولید می‌گردد (سرمایه‌داران با خود زمزمه می‌کنند. ما بدون آن

که ثروتی ایجاد کنیم مجبور به پرداختن مالیات نیستیم) کشاورزان و کار بر روی مزرعه، فقط محتاج آن است که از محدودیت ها و چارچوب فنودالیزم رها شود تا این سرچشمه ی ثروت ها بتوانند تمامی امتیازها و موهبت ها را برای دولت و ملت فراهم آورد. در این صورت سعادت مندانه ترین ایام بشر فرا رسیده و هماهنگی طبیعت در جهان برقرار خواهد شد.

ابراهیم طوفان را این که لحظه به لحظه نزدیک تر شده و خبر از طوفان باستیل می داند کاملاً در تعالیم متفکران دوران روشن گری مشهود بودند. به زودی سرمایه داری بورژوازی آن چنان قدرت یافت که احساس نمود می تواند نقاب از چهره ی مطیعانه خود برداشته و به طور قطعی خود را در پیش زمینه ی امور قرار دهد و صریحاً تقاضای تغییر دولت را به طور کلی به میل خود بنماید. در اواخر قرن ۱۸، آدام اسمیت اعلام می کند که کشاورزی تنها منبع ثروت نیست. بلکه هر نوع کار مزدوری که در تولید کالا نقش دارد موجب ثروت است (دقت کنید که آدام اسمیت می گوید "هرکاری" و بدین ترتیب نشان می دهد که خود و یارانش تا چه درجه یی به سخن گویان بورژوازی مبدل شده اند برای او و هوادارانش هر کارگری ماهیتاً برای ارضای خواسته های سرمایه داران آفریده شده است) چرا که کار مزدوری بر فراز تمام مزدهای ضروری که برای تأمین مخارج کارگران لازم است. ایجاد اجاره بهاء می کند که پدیده ی اخیر به عنوان سود به نفع زمین داران و ثروتمند کردن صاحبان سرمایه و رؤسای کارخانه ها است. هرچه تعداد کارگرانی که در کارگاه ها تحت فشار سرمایه کار می کنند بیشتر شود و هرچه تقسیم کار بین زحمت کشان عمیق تر و بیشتر گردد، بر میزان ثروت صاحبان سرمایه افزوده می شود. در آن زمان لابد هماهنگی واقعی طبیعت و ثروت

واقعی مال بدین شکل در می آمد که هر نوع کاری فقط به صورت کار مزدوری به کارگران ارائه شود و مزد آن تا اندازه یی باشد که فقط شخص را زنده نگه داشته و مجبور به ادامه ی کار بنماید. در عین حال پرداخت اجاره به زمین داران زندگی راحت و بدون دردسری را برای آنان فراهم می سازد و لابد سود نیز فقط برای آن است که رؤسا با پشتکار فراوان به کار خود در بنگاه های سرمایه داری ادامه دهند. بدین ترتیب همه بدون آن که از روش های ابتدائی فنودالیزم استفاده شود زندگی خود را تأمین می کنند. بنابر این، بر "ثروت ملل" هنگامی افزوده می شود که ثروت سوداگران سرمایه دار از طریق رؤسای کارخانه ها که اداره ی امور را به دست داشته از منبع ثروت یعنی کار مزدوری بیشترین استفاده را بنمایند. افزایش یابد. در نتیجه نابود باد تمام موانع و محدودیت های دوران قدیم، نابود باد مقررات حمایتی اخیر دولت ها با رعایت آزادی رقابت و آزادی کامل سرمایه ی خصوصی و همین با گذاشتن تمام امور دولتی و مالی در اختیار سرمایه داران، همه ی کارها به بهترین نحو اجرا شده دوران خوشی و سعادت فرا خواهد رسید.

مطالب فوق به منزله ی کتاب مقدس اقتصاد بورژوازی بوده که دیگر از هرگونه پوشیدگی عاری است. به عبارت دیگر علم اقتصاد در این حالت به آن چنان مرحله یی رسیده بود که به ناچار چهره ی حقیقی خود را آشکار می نمود. البته پیشنهادات اصلاحی و عملی که بورژوازی به دولت های فنودالی ارائه می داد با همان زبونی که کوشش های تاریخی صورت می گرفت تا شراب تازه در بطری های قدیمی ریخته شود، با شکست مواجه می شد. چکش انقلاب در عرض ۲۴ ساعت آن چیزی را ایجاد کرد که نیم قرن از

دوران فنودالیزم قادر به ساختن آن نشده بود. به دست آوردن قدرت سیاسی موجب گشت که وسائل و شیوه های حاکمیت تقدیم بورژوازی گردد. اما اقتصاد مانند تمام نظریه های اجتماعی، حقوق مدنی، فلسفی عصر روشن فکری و در ضمن بیش از بقیه به عنوان روشی برای به دست آوردن آگاهی و یا به عبارت دیگر به عنوان منشأ آگاهی طبقاتی بورژوازی به کار گرفته می شد. بدین ترتیب شرایط قبلی و محرک عمل انقلابی مهیا گردید. حتی در فرعی ترین امور مربوط به وظیفه ی بورژوازی برای بازسازی دنیا، عقاید کلاسیک اقتصاد سیاسی مورد استفاده قرار می گرفت. در انگلستان در طی مرحله ی دشوار مبارزه برای برقراری تجارت آزاد، بورژوازی با تکیه بر عقاید اسمیت-ریکاردو به بحث می پرداخت. در دوران اصلاحات اشتین-هاردنبرگ-شارن هوست (یعنی زمان بعد از ناپلئون در آلمان) که سعی داشتند زباله های فنودالی پروس را پس از ضربه هایی که ناپلئون در ژنا بدان زده بود دوباره احیاء کنند، از عقاید و تعلیمات اقتصاددانان کلاسیک انگلیسی استفاده می نمودند. در این مورد اقتصاددانان آلمانی تا آن جا پیش می رفتند که ماروتیز در سال ۱۷۱۰ نوشت که بعد از ناپلئون، آدام اسمیت نیرومندترین حاکم اروپا است.

اگر ما در همین جا بتوانیم درک کنیم که چرا علم اقتصاد به تازگی یعنی حدود یک قرن و نیم پیش پدیدار گشته، در این صورت قادر خواهیم بود به سرنوشت بعدی آن نیز پی ببریم. اگر اقتصاد علمی است که با قوانین به خصوص وجه تولید سرمایه داری سروکار دارد بنا بر این دلیل وجودی آن و عملکرد آن بستگی به حیات این وجه تولید دارد و به عبارت دیگر علم اقتصاد، هنگامی که وجه تولید سرمایه داری از میان برود اساس وجودی خود

را از دست خواهد داد. در حقیقت هنگامی که اقتصاد آشفته ی سرمایه داری راه را برای یک نظم اقتصادی برنامه ریزی شده و سازمان یافته که به طور منظم و مرتب توسط تمام کار بشری ارانه و انجام خواهد شد، باز کند در آن صورت وظیفه ی اقتصاد به مثابه ی یک رشته از علوم به پایان خواهد رسید. پیروزی طبقه ی کارگر نوپا و تحقیق سوسیالیزم به منزله ی پایان اقتصاد به عنوان یک علم تلقی خواهد گشت. اما در این جا رابطه ی خاصی را که بین علم اقتصاد و مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا وجود دارد به وضوح می بینیم.

اگر وظیفه و موضوع علم اقتصاد توضیح قوانین حاکم بر ظهور و گسترش وجه تولید سرمایه داری است، در این صورت کاملاً ضروری است برای این که این علم منسجم جلوه کند و قوانین سقوط سرمایه داری را نیز کشف نماید. مانند وجوه تولید پیشین، سرمایه داری نیز نمی تواند ابدی باشد بلکه مرحله ی گذار تاریخی بوده و یکی از پله های نردبام بی پایان پیشرفت اجتماعی را تشکیل می دهد. تعالیم مربوط به ظهور سرمایه داری منطقاً باید به آموزش هایی درباره ی نحوه ی سقوط آن منتهی گردد. در واقع علمی است که وجه تولید سرمایه داری را توضیح می دهد به علم اثبات سوسیالیزم تبدیل می گردد. به عبارت دیگر مفاهیم نظری که از ابتدا مورد استفاده ی بورژوازی حاکم قرار می گرفت بعدها به سلاحی در دست طبقه ی انقلابی که برای رهایی خود یعنی پرولتاریا مبارزه می کند، مبدل می شود.

البته بخش دوم مسایل عمومی علم اقتصاد نه توسط انگلیس ها و نه فرانسوی ها و حتی توسط دانشمندان بورژوازی آلمان جارو شدند، نتایج نهایی علمی که وجه تولید سرمایه داری را بررسی می نمود توسط شخصی که در همان ابتدا در برج مراقبت پرولتاریای انقلابی ایستاده، یعنی کارل مارکس،

به دست آمد. برای اولین بار سوسیالیزم و جنبش جدید کارگری بر پایه های فناپذیر بینش علمی استوار گردیدند.

سوسیالیزم را اگر به مفهوم نظم اجتماعی ایده آلی که بر اساس برابری و انسان هاست و یا به مفهوم یک جامعه ی ایده آل کمونیستی با ثروت عمومی و مشترک آن در نظر بگیریم در این صورت می توانیم بگوئیم هزاران سال از عمر آن می گذرد. در میان اولین حواریون مسیحی، در میان فرقه های مختلف مذهبی قرون وسطی، در جنگ های دهقانی اندیشه و ایده آل سوسیالیستی همواره رادیکال ترین بیان جنبش انقلابی را علیه جوامع مذکور یافته است. اما سوسیالیزم به عنوان ایده آلی که تمام مواقع و در هر دوره ی تاریخی مورد حمایت و تأیید قرار می گرفت فقط در نمای زیبایی بود که در تفکر چند ذهن گرای علاقمند به صورت یک رویای طلایی و دور از دسترس، به مانند تصویر ناپایدار رنگین کمان در آسمان جلوه می نمود.

در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ اندیشه ی سوسیالیزم که از قید تمام آشفستگی ها و فرقه گرایی های مذهبی رهایی یافته بود به مثابه ی عکس العمل در مقابل وحشت ها و ویرانی هایی که سرمایه داری حاکم در جوامع ایجاد کرده بود. برای اولین بار با تمام نیروهای واقعی که پشت سر خود داشت پا به عرصه ی وجود نهاد. اما حتی در آن زمان نیز سوسیالیزم اساساً به رویایی می ماند که ساخته و پرداخته ی ذهن چند انسان جور باشد. اگر ما به سخنان بابف<sup>۱</sup> نخستین مبارز پیشروی جنبش انقلابی که پرولتاریا را به حرکت در آورد گوش فرا دهیم، در طی انقلاب کبیر فرانسه او سعی داشت به منظور ایجاد برابری اجتماعی حتی به زور کودتا کند. خواهیم دید تنها مبحثی را که

---

Babeuf<sup>۱</sup>

او قادر است اساس اندیشه‌ی کمونیستی خود را قرار دهد شرکت مردم علیه بی عدالتی نظم موجود است. در مقالات و جزوه‌های پُر احساس وی و هم چنین در کیفرخواست دادگاهی که او را به مرگ محکوم ساخته بود، بابف هرگز از عنوان کردن بی عدالتی و ظلم‌هایی که در جامعه‌ی آن روز در حق مردم اعمال شده بود کوتاهی نمی‌کرد. مجموعه‌ی اندیشه‌های سوسیالیستی او از کیفرخواستی علیه جامعه، از اعلام رنج‌ها و مرارت‌های بشری، از بیچارگی و زبونی توده‌های کارگری که مشتی بیکاره بر گرده‌ی آن‌ها سوار شده و بر ثروت خود افزوده و بر آن‌ها حکم روایی می‌کنند، تشکیل شده است. برای بابف همین کافی بود که بداند نظم اجتماعی حاکم در هم کوبیده خواهد شد یعنی صدها سال بعد از او افراد مصمم و پایداری پیدا خواهند شد که قدرت دولتی و نیروی سیاسی را تصرف کرده و رژیم مبتنی بر برابری به وجود آورند. همان‌گونه که ژاکوپن‌ها نیروی سیاسی را در سال ۱۷۹۳ کسب نموده و اعلام جمهوری نمودند.

در سال‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰ اندیشه‌ی سوسیالیستی به نحو گسترده‌تر و درخشان‌تری توسط سه متفکر بزرگ یعنی سن سیمون و فوریه در فرانسه و آون در انگلستان بیان گردید. اگر چه شیوه‌ی بیان آن‌ها متفاوت بود ولی با وجود این اساس کارشان ماهیتاً بر پایه‌ی منطق بابف قرار داشت. البته هیچ کدام از آن‌ها نگرانی اعتقادی به تصرف انقلابی قدرت سیاسی برای تحقق سوسیالیسم نداشتند بلکه برعکس مانند همه‌ی افراد نسل بعد از انقلاب کبیر فرانسه از سرنگونی قهرآمیز نیروهای اجتماعی ناامید گشته و بیشتر به استفاده از وسائل تبلیغاتی صرفاً تسلیم طلبانه تمایل داشتند. البته اصول اندیشه‌ی سوسیالیستی آن‌ها یکسان بوده و اساساً طرح‌ها و تصورات افراد

زیرک و اندیشمندی است که به خاطر رهایی بشر رنج دیده از جهنم نظام اجتماعی بورژوازی تلاشی برای تحقق آن ها را توصیه می نماید.

بنابر این علیرغم قدرت کوبنده ی انتقاد و سحرانگیزی ایده آل های آینده ی آن سه متفکر، عقاید سوسیالیستی شان بر روی جنبش های واقعی و مبارزات آن زمان تأثیر چندانی گذاشت. بامف و عده یی از دوستانش به دست امواج ضدانقلاب نابود شدند بدون آن که جای پایي - به جز اشعه ی درخشان و زودگذری- بر روی صفحات تاریخ انقلاب جهانی گذاشته باشند. سن سیمون و فوریه موفق شدند گروهی از افراد علاقمند و مستعد ایجاد کنند که- پس از بهره گیری از عقاید اجتماعی و انتقاد در تجربیات- هر یک به دنبال فضای پربارتری راه جداگانه یی در پیش گرفتند. از بین آن ها فقط اون بود که توانست بر روی توده های پرولتر تأثیر بگذارد. اما وی نیز پس از جذب گروه نخبه یی از کارگران انگلیسی در دهه های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ به تدریج تأثیر خود را از دست می دهد تا آن که به سختی رد پای بعد از او دیده می شود.

در سال های ۱۸۴۰ نسل جدیدی از رهبران سوسیالیست پدید آمدند. وایتلینگ در آلمان، پروردن، لوی بلان و بلانکی در فرانسه، طبقه ی کارگر خود نیز علیه حاکمیت سرمایه دست به مبارزه زد مبارزه ی طبقاتی با قیام های کارگران ریسندگی لیون و جنبش چارتیست ها در انگلستان آغاز گشت. البته بین جنبش های خودانگیخته توده های تحت استثمار و نظریه های مختلف سوسیالیستی رابطه ی مستقیمی وجود نداشت. توده های پرولتری که قیام کرده بودند اهداف سوسیالیستی داشتند. نظریه پردازان سوسیالیست نیز سعی نمی کردند عقاید خود را از پربایه ی مبارزات سیاسی طبقه ی کارگر استوار سازند. سوسیالیزم آن ها تزویرهای اختراعی زیرکانه یی مانند باتک

مردم پروردن و یا تعاونی های تولیدی بلان را به خود گرفته بود. تنها سوسیالیستی که به مبارزه ی سیاسی به عنوان راه گشای تحقق انقلاب سوسیالیستی می نگریست بلانکی بود، به همین دلیل او تنها نماینده ی حقیقی پرولتاریا و منافع طبقاتی انقلابی آن به شمار می آمد. معذالک اندیشه ی سوسیالیستی او نیز فقط طرحی بود که با نیروی اراده می توانست پیاده شود. او اعتقاد داشت که سوسیالیزم ثمره ی اراده ی آهنین تنی چند انقلابی است که در نتیجه ی کودتای ناگهانی این عده در جامعه، برقرار خواهد گشت.

سال ۱۸۴۸ نقطه ی عطف اندیشه های مختلف و قدیمی سوسیالیستی به حساب می آید. پرولتاریای پاریس تحت تأثیر سنت های مبارزات انقلابی دوران پیشین خود و اندیشه های سوسیالیستی مختلف خود با حرارت تمام افکار نامعلومی که نشانه هایی از نظم اجتماعی عادلانه در آن یافت می شد، حمایت می کردند. به محض این که سلطنت بورژوایی لویی فیلیپ سقوط کرد، کارگران پاریس از روابط مساعد نیروها برای تحقیق خواست های خود در مورد "جمهوری اجتماعی" و "تقسیم جدید کار" از بورژوازی وحشت زده استفاده نمودند. برای انجام این خواسته ها سه ماه به دولت ایالتی فرصت داده شد. در عرض این مدت کارگران گرسنگی کشیده و صبر می کردند. در حالی که بورژوازی و خرده بورژوازی مخفیانه به تسلیح خود پرداخته آماده ی سرکوب کارگران می شدند. دوران خوش کارگران با حمام خون از یاد نرفتنی ماه ژوئن پایان پذیرفت. در آن روز "جمهوری اجتماعی" ایده آل که هر زمان فقط با اعمال اراده تحقق یافتنی به نظر می رسید. در خون پرولتاریای پاریس غرق گردید. انقلاب ۱۸۴۸ موجب برقراری اجتماعی نگردید بلکه به تسلط

سیاسی بورژوازی و رشد پیش بینی نشده ی استثمار سرمایه داری در امپراتوری دوم انجامید.

اما در همان زمان در حالی که به نظر می آمد سوسیالیزم قدیمی برای همیشه در زیر باریکاردهای درهم کوبیده شده ی قیام ژوئن مدفون گشته، اندیشه ی سوسیالیستی با اصول و اساسی کاملاً متفاوتی توسط مارکس و انگلس پایه گذاری می شد. هیچ یک از آن دو به دنبال مباحثاتی از سوسیالیزم در مورد فقدان اخلاقیات و نظم اجتماعی موجود، نبودند و هیچ یک سعی نمی کردند برابری اجتماعی را از وسایل جدید و طرح ها و خیالات و سوسه انگیز به جامعه تحمیل کنند. آن ها به بررسی روابط اقتصادی جامعه پرداختند. در بین همان قوانین هرج و مرج سرمایه داری مارکس اثبات آرزوهای سوسیالیستی را کشف نمود. در حالی که اقتصاددانان کلاسیک فرانسوی و انگلیسی قوانینی را که بر طبق آن اقتصاد سرمایه داری زنده مانده و رشد می کرد کشف کرده بودند، مارکس از همان نقطه پس از نیم قرن کار آن ها را دنبال نمود. مارکس دریافت که چطور همان قوانین، اقتصاد آن زمان را تنظیم و تعیین می نمود، با ادامه و افزایش هرج و مرج لحظه به لحظه حیات خود جامعه را به خطر می اندازد و شرایط را برای سقوط آن مهیا می کند. در این میان بروز زنجیره بی فاجعه های سیاسی و اقتصادی نابودی نظام را سریع می کرد. طبق نظر مارکس تمایلات درونی توسعه ی سرمایه داری در مرحله ی معینی از تکامل خود لزوم گذار به وجه جدیدی از تولید را ایجاب می نماید. وجه جدید تولید سازمان یافته، آگاهانه و طبق نقشه بوده و در ضمن نیروهای کار جامعه به منظور جلوگیری از نابودی کامل و تمدن بشری به دلیل تشنجات غیرقابل کنترل هرج و مرج استفاده گردد.

فرارسیدن این لحظه ی اجتناب ناپذیر از طریق سرمایه و به وسیله ی بسیج گورکنان آتی خویش یعنی پرولتاریا به مقیاس بسیار وسیع، به وسیله ی پایه گذاری وحدت منافع پرولتاریای سراسر جهان به شکل یک نیروی انقلابی جهانی که در نهایت سلطه ی سرمایه از بین خواهد برد، به شدت و مداوماً تسریع می گردد. سوسیالیزم دیگر یک طرح، یک خواب و خیال قشنگ و یا تجربه یی که فقط توسط کارگران به طور مجزا صورت بگیرد، نیست. طبق برنامه ی عمل سیاسی مشترک برای تمام نیروی پرولتری بین المللی، سوسیالیزم به دلیل نتیجه ی عملکرد قوانین گسترش یافته ی سرمایه داری است، به صورت یک ضرورت تاریخی تجلی پیدا می کند.

اکنون باید مشخص باشد که چرا مارکس تعالیم اقتصادی خود را جدا از اقتصاد رسمی و رنگ پریده ی قبلی قرار داده و آن را "انتقادی بر اقتصاد سیاسی" نامیده است. قوانین هرج و مرج سرمایه داری و سقوط آتی آن که توسط مارکس گسترش داده شدند فقط ادامه ی منطقی علم اقتصادی هستند که توسط دانشمندان بورژوازی قرار می گیرد. دکترین مارکس زاده ی اقتصاد بورژوازی است اما تولد آن به قیمت مرگ مادر تمام می شود. علم اقتصاد همان طور که تکامل خود را در نظریه ی مارکسیستی باز می یابد، به زندگی خود به عنوان یک رشته از علوم نیز پایان می بخشد. آن چه که در آینده در پی علم اقتصاد خواهد آمد- بعد از توضیحات و بررسی نظریات مارکسیستی با ذکر جزئیات آن فقط چگونگی تغییر و نظریات به عمل خواهد بود. به عبارت دیگر فقط مسأله ی مبارزه ی بین المللی پرولتاریا را برای برقراری نظم اقتصادی سوسیالیستی بررسی خواهد نمود. تکامل اقتصاد به مثابه ی یک علم وظیفه یی تاریخی جهانی در مقابل ما می گذارد و آن استفاده از این علم برای

سازمان دادن به اقتصاد جهانی نقشه ریزی شده است. آخرین وظیفه ی علم اقتصاد سازمان دادن انقلاب اجتماعی پرولتری جهان خواهد بود.

رابطه ی خاص بین اقتصاد و طبقه ی کارگر جدید در یک چنین رابطه ی متقابلی نهفته است. اگر از طرفی علم اقتصاد به همان صورت که توسط مارکس تکمیل گشت بیش از هر رشته ی دیگری از علوم پایه اجتناب ناپذیر روشن فکری پرولتاریا باشد، در این صورت از طرف دیگر پرولتاریای آگاه نیز تنها شنونده یی است که امروزه قابلیت درک تعالیم علم اقتصاد را خواهد داشت. کنی<sup>۲</sup> و بوآگیلبرت<sup>۳</sup> در فرانسه، آدام اسمیت و ریکاردو در انگلستان با آن که ویرانه های جامعه ی فنودالی قدیم را در پیش روی داشتند، با غرور و علاقه مندی به بررسی بورژوازی جوان پرداختند و با اعتقاد و اطمینان به این که بورژوازی بیش از هزاران سال عمر خواهد کرد و هماهنگی اجتماعی "ذاتی و طبیعی" آن بدون لرزش در پیکر آن پا بر جا خواهد ماند، به خود اجازه دادند تا عمق قوانین اقتصادی سرمایه داری را ارزیابی کنند.

اما رشد سریع مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا و به خصوص قیام ژوئن پرولتاریای پاریس، مدت ها است اعتقاد و اطمینان به پایداری جامعه ی بورژوازی را سلب نموده است. از آن جا که بورژوازی میوه ی ممنوع را خورده و در مورد تضادهای طبقات جدید مطالبی یاد گرفته است از عریانی کامل- که نظریه پردازان کلاسیک اقتصاد سیاسی خود، آن را شرح داده اند- در برابر جهانیان بیم ناک است. بورژوازی به این حقیقت واقف است که سخن گویان و نمایندگان پرولتاریای جدید سلاح های مرگ آور خود را در زرادخانه ی اقتصاد کلاسیک تیز کرده اند.

Quesnay -<sup>۲</sup>

Boisguilleberte -<sup>۳</sup>

بنابر این، چندین دهه است که نه فقط اقتصاد سوسیالیستی بلکه اقتصاد بورژوازی نیز تا جایی که روزگاری یک علم واقعی به شمار می آمد، به گوش های کر طبقات دارا موعظه خوانده اند. دانشمندان بورژوازی به دلیل آن که قادر به درک تعالیم پیشینیان بزرگ خود نیستند و به مراتب کمتر از آن می توانند آموزش مارکسیستی را که از تعالیم دوران قبلی خود ناشی شده بفهمند و از آن بدتر صدای ناقوس مرگ جامعه ی بورژوازی را به گوش می شنوند، ناچار به یک رشته لفاظی های عمومی و تفکرات آشفته که به هیچ وجه به منظور کشف تمایلات واقعی سرمایه داری به کار نمی رود پناه برده اند. آن ها حتی هر روزه سعی می کنند به منظور دفاع از سرمایه داری به منزله ی بهترین و منحصر به فردترین نظم اجتماعی بیانات مختلفی ایراد فرمایند.

اقتصاد، علمی که بورژوازی آن را به فراموشی می سپارد تنها می تواند بین پرولتاریایی آگاه به مبارزه طبقاتی رسوخ کرده و نه فقط به گسترش نظری خود بلکه در بین کارگران امکان تحقق عملی متقابل را نیز پیدا کند. گفتار مشهور لاسال بیش از هر چیز در مورد علم اقتصاد مصداق پیدا می کند: "هنگامی که علم و کارگران که در دو قطب متضاد جامعه جای گرفته اند دست به دست همدیگر دهند، هرگونه موانع اجتماعی بر سر راه خود را در هم خواهند کوبید و راه خود را خواهند گشود."

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶